

اصطلاحات (۱۲)

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جان‌اتان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده‌است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر

نیز استفاده می‌شود:

- I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Oxford: Blackwell, 1996.
- II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge: Cambridge University Press, 1995.
- III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Honderich. Oxford: Oxford University Press, 1995.

* * *

Philosophy of the social sciences

فلسفه علوم اجتماعی

فلسفه علوم اجتماعی، یعنی مطالعه منطق و روش‌های علوم اجتماعی. مسائل اصلی فلسفه علوم اجتماعی اینها هستند: معیار تبیین اجتماعی خوب چیست؟ معیار تمایز اجتماعی از علوم طبیعی، اگر اصلاً متمایز باشند، چیست؟ آیا علوم اجتماعی روش متمایزی دارند؟ احکام علوم اجتماعی با توسل به کدام رویکرد تجربی ارزیابی می‌شوند؟ آیا قوانین اجتماعی تحویل‌ناپذیر وجود دارند؟ آیا در میان پدیدارهای اجتماعی روابط علی برقرار است؟ آیا واقعیت‌های اجتماعی و ترتیبات آنها مستلزم نوعی تحویل به واقعیت‌های مربوط به افراد هستند؟ نقش نظریه در تبیین اجتماعی چیست؟ هدف فلسفه علوم اجتماعی، فراهم آوردن تعبیری از علوم اجتماعی است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

فلسفه علم اجتماعی نیز، همانند فلسفه علم طبیعی، دو جنبه توصیفی (descriptive) و دستوری یا تجویزی (prescriptive) دارد. از یک سو، حوزه مورد بحث به علم اجتماعی مربوط است - یعنی به تبیین‌ها و روش‌ها و استدلال‌های و نظریه‌ها و فرضیه‌ها، که به‌واقع در ادبیات علم اجتماعی رخ می‌نمایند. این بدان معنا است که فیلسوفان برای ارائه یک صورت‌بندی از تحلیل علوم اجتماعی که به‌گونه‌ای مناسب با اشتغال دانشمندان متناظر باشد به آگاهی و دانش جامعی درباره حوزه‌های مختلف پژوهش علم اجتماعی نیاز دارند. از سوی دیگر، حوزه مورد بحث حوزه‌ای معرفتی است به این معنا که با این تصور سروکار دارد که فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی به‌مثابه احکامی صادق یا محتمل ارائه می‌شوند و براساس ادله عقلانی (تجربی با نظری) توجیه می‌گردند. هدف فیلسوفان ارائه ارزیابی انتقادی از روش‌ها و اعمال مربوط به اجتماعی است و این بدان معنا است که آنها بهبود این روش‌ها از حیث مسئله صدق را ممکن می‌دانند. یعنی معتقدند که با ارزیابی انتقادی می‌توان این روش‌ها و اعمال را از حیث مسئله صدق بهبود بخشید. از این دو جنبه فلسفه علم اجتماعی چنین برمی‌آید که فلسفه علم اجتماعی باید به‌واقع، بازسازی عقلانی علم اجتماعی موجود تعبیر شود، بازسازی که هرچند به‌وسیله اشتغال موجود به علوم اجتماعی هدایت می‌شود، فراتر از آن می‌رود زیرا فرض‌ها و صور استدلال‌ها و چارچوب‌های تبیین ناقص و معیوب این اشتغال را تشخیص می‌دهد.

فیلسوفان درباب نسبت بین علوم اجتماعی و طبیعی اختلاف نظر دارند. یکی از مواضع در این‌باره موضع طبیعت‌گرایی (naturalism) است، که برطبق آن روش‌های علوم اجتماعی باید مطابق روش‌های علوم طبیعی باشد. این موضع نسبت نزدیکی با فیزیک‌گرایی (physicalism) دارد: آموزه‌ای که براساس آن همه پدیده‌های سطح برتر (higher-level) و ترتیبات آنها - از جمله پدیده‌های اجتماعی - در نهایت به هستارهای فیزیکی و قوانین حاکم بر آنه تحویل پذیر هستند. در مقابل طبیعت‌گرایی این دیدگاه وجود دارد که علوم اجتماعی ذاتاً متمایز از علوم طبیعی هستند. براساس این دیدگاه چون پدیده‌های اجتماعی التفاتی (intentional) هستند به شیوه‌ای مابعدالطبیعی از پدیده‌های طبیعی تمیزپذیراند، و این بدان معنا است که پدیده‌های اجتماعی به اعمال معنی‌دار افراد وابسته‌اند. صاحبان این دیدگاه بر آن هستند که پدیده‌های طبیعی پذیرای تبیین علی‌اند درحالی‌که پدیده‌های اجتماعی خواهان تبیین "روی‌آوردی"‌اند. این دیدگاه که دیدگاه ضد طبیعت‌گرایی نیز نامیده‌اند همچنین بر آن است که روش‌های علوم طبیعی نیز با روش‌های

علوم اجتماعی تفاوت دارند. طرفداران روش فهمیدن (verstehen) معتقدند که یک روش شهودی تفسیر عمل انسان وجود دارد که با روش‌های پژوهش در علوم طبیعی تفاوت بنیادی دارد. یکی از مکاتب مهم در فلسفه علم اجتماعی از این واقعیت ناشی شده است که عمل انسان معنی‌دار است. جامعه‌شناسی تفسیری (interpretive sociology) می‌گوید که هدف از پژوهش اجتماعی فراهم آوردن تفسیرهای رفتار انسان در درون زمینه‌ای از برنامه‌های معنی‌دار فرهنگی خاص است. این رویکرد بین پدیده‌های اجتماعی و متون ادبی شباهت‌هایی می‌یابد: هر دو نظام‌های مرکب از عناصر معنی‌دار هستند، و هدف مفسر ارائه تفسیری از عناصری است که به آن نظام‌ها معنی می‌بخشند. علوم اجتماعی از این جنبه مستلزم پژوهش هرمنوتیکی است، یعنی مستلزم این است که مفسر باید معانی زیرین مجموعه خاصی از رفتار اجتماعی را بیرون آورد، همان‌گونه منتقد ادبی تفسیر متن ادبی دشوار را به هم می‌پیوندد. بررسی نسبت بین سرمایه‌داری و اخلاق پروتستان از سوی «وبر» نمونه‌ای از این نوع رویکرد است. وبر می‌کوشد آن دسته از اجرای فرهنگ اروپای غربی را که رفتار انسان در آن محیط را به‌گونه‌ای شکل می‌دهند که به تولید سرمایه‌داری منتهی می‌شود تشخیص دهد. در تبیین وبر هم کالونیسیم و هم سرمایه‌داری از نظر تاریخی مجموعه‌هایی از ارزش‌ها و معانی هستند، و ما می‌توانیم ظهور سرمایه‌داری را از راه دریافتن چگونگی ارتباط آن با ساختارهای معنی‌دار کالونیسیم بهتر بفهمیم.

جامعه‌شناسان تفسیری غالباً معنی‌داری پدیده‌های اجتماعی را مستلزم این می‌دانند که پدیده‌های اجتماعی تبیین علی‌بردار نیستند. اما می‌توان بدون کنار گذاشتن هدف فراهم آوردن تبیین‌های پدیده‌های اجتماعی پذیرفت که پدیده‌های اجتماعی از اعمال غایت‌مند افراد ناشی می‌شوند. زیرا جدا ساختن تصور کلی نسبت علی بین دو پدیده یا شرایط و تصور «تعیین علی از طریق قوانین دقیق طبیعت» ضروری است. این درست است که پدیده‌های اجتماعی به‌ندرت از قوانین دقیق ناشی می‌شوند، به‌طور مثال جنگ با همان طریق که زمین‌لرزه از شرایط مقدم ناشی می‌شود از تنش‌های سیاسی مقدم ناشی نمی‌شود، اما چون روابط علی غیر پدیده‌های اجتماعی پذیرای تبیین علی‌اند، و درحقیقت بخش بزرگی از تبیین اجتماعی بر پذیرش روابط علی بین وقایع و فرایندهای اجتماعی است - به‌طور مثال، می‌گویند که صلاحیت اداری و اجرایی دولت عامل علی قاطعی در تعیین موفقیت یا شکست جنبش انقلابی است. هدف تبیین علی این است که آن شرایط موجود و مقدم بر واقعه‌ای معین را کشف کند که، با فرض نظم قانون‌مند موجود بین

پدیده‌هایی از این نوع، برای تولید این واقعه کفایت کند. گفتن اینکه: «الف علت ب است»، به معنی گفتن این است که «وقوع الف، در زمینه فرایندها و سازوکارهای اجتماعی ج، ب را پدید می‌آورد و (یا احتمال پیدایش ب را افزایش می‌دهد)». مفهوم سازوکار علی برای استدلال‌های علی در علوم اجتماعی مفهوم اصلی است، و منظور از سازوکار علی مجموعه‌ای از وقایع با اعمالی است که از علت به معلول منتهی می‌شوند. فرض کنید کسی معتقد باشد که گسترش راه‌آهن برقی از مرکز شهر به حاشیه‌های شهر موجب وخامت اوضاع مدرسه‌های عمومی در مرکز شهر شده است. برای اظهار چنین ادعایی ارائه تبیین از سازوکارهای اجتماعی و سیاسی که شرایط مقدم را به شرایط متأخر پیوند زند ضروری است.

یکی از انواع تبیین در علم اجتماعی، تبیین ماده‌گرایانه است. این نوع تبیین می‌کوشد ویژگی‌های اجتماعی را برحسب ویژگی‌های مادی محیطی تبیین کند که پدیده اجتماعی در آن رخ داده است. ویژگی‌های محیطی‌ای که اغلب در هر تبیین ماده‌گرایانه ظاهر می‌شوند عوارض طبیعی زمین و آب‌وهوا هستند، از این‌رو گاهی می‌گویند که راهزنان غالباً در نواحی دوردست و پرت موفق می‌شوند زیرا نواحی ناهموار سرکوب راهزنان را از سوی دولت را مشکل می‌سازد. اما تبیین ماده‌گرایانه، علاوه بر این، ممکن است نیازهای مادی جامعه را نیز مطرح کند - به‌طور مثال نیاز به تولید غذا و سایر کالاهای مصرفی برای حمایت از جمعیت. از این‌رو مارکس معتقد است که توسعه «نیروهای تولید» (فن‌آوری) توسعه روابط مالکانه و نظام‌های سیاسی را پیش می‌برد. در هر صورت، تبیین ماده‌گرایانه باید واقعیت عامل انسانی را - یعنی این واقعیت را که انسان‌ها برپایه خواسته‌ها و باورهای‌شان قادر به گزینش‌های اختیاری‌اند - برای به انجام رساند تبیین، در مد نظر داشته باشد. در مثال راهزن، راهزنان قطعاً این نکته را می‌فهمند و اختیار می‌کنند که جستجوی برای بقا در مناطق دورافتاده بسیار بهتر از فعالیت‌شان در مناطق نزدیک شهرها قرین موفقیت خواهد بود. از این‌رو تبیین ماده‌گرایانه بیش از اندازه پذیرای این نکته است که پدیده‌های اجتماعی بر اعمال هدف‌مند افراد مبتنی است.

یکی از مسائل اصلی فلسفه علم اجتماعی مسئله نسبت بین انتظامات اجتماعی و واقعیت‌های مربوط به افراد است. فردگرایی روش‌شناختی (methodological individualism) اعتقادی است که برپایه آن واقعیت‌های مربوط به افراد بر واقعیت‌های مربوط به هستارهای اجتماعی تقدم دارد. این آموزه سه شکل به خود گرفته است: ادعایی درباب هستارهای اجتماعی، ادعایی درباب

مفاهیم اجتماعی، ادعایی درباب انتظامات و نظام‌های (regularities) اجتماعی. روایت نخست این آموزه می‌گوید که هستارهای اجتماعی به آثار کلی (ensembles) افراد تحویل‌پذیر است، چنان‌که به‌طور مثال یک شرکت بیمه را می‌توان به اثر کلی کارمندان و مدیران و گردانندگان و مالکان شرکت، که اعمال‌شان شرکت را تشکیل می‌دهد، فروکاست. به طریق مشابه، گاهی معتقد شده‌اند که مفاهیم اجتماعی باید به مفاهیمی فروکاسته شوند که فقط شامل افراد می‌شوند - به‌طور مثال، مفهوم طبقه اجتماعی باید برحسب مفاهیمی تعریف گردد که فقط مناسب افراد و رفتار آنهاست. گاهی نیز معتقد شده‌اند که نظام‌ها و ترکیبات اجتماعی باید از نظام‌ها و ترکیبات مربوط به رفتار خودی استنتاج شوند. در مقابل، چند موضع مخالف با موضع فردگرایی روش‌شناختی نیز وجود دارد. مخالف‌ترین این مواضع عبارت است از کل‌گرایی روش‌شناختی (methodological holism)، که برپایه آن، هستارها و واقعیت‌ها و قوانین اجتماعی مستقل هستند و نمی‌توان آنها را به چیز دیگری فروکاست؛ به‌طور مثال، ساختارهای اجتماعی از قبیل دولت دارای خواص پویا (dynamic properties) هستند که از باورها و اهداف اشخاصی که در درون آن ساختار موقعیتی دارند مستقل است. در این باره موضع سوم وجود دارد که حد وسط دو موضع مذکور است؛ برپایه این موضع سوم هر تبیین اجتماعی مستلزم "مبانی خُرد" (microfoundations) است، و منظور از "مبانی خُرد" عبارت است از بیان شرایطی در سطح فرد، که افراد را وادار می‌کند به شیوه‌هایی رفتار کنند که نظام‌ها و ترتیبات اجتماعی مشهود را به‌بار آورد. اگر مشاهده کنیم که اعتصاب صنعتی در یک مدت زمان طولانی موفقیت‌آمیز است، کافی نیست این ویژگی را با ارجاع به علایق مشترکی که اعضای اتحادیه در به دست آوردن خواسته‌های‌شان دارند تبیین کنیم، بلکه برای تبیین این موضوع به اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع فردی اعضای اتحادیه که فرد را ترغیب به شرکت در اعتصاب کرده است نیاز داریم. با این همه، قاعدهٔ مبانی خُرد، خواهان این نیست که تبیین اجتماعی با مفاهیم غیراجتماعی بیان شود، بلکه برعکس ویژگی‌های عوامل انسانی را حتی می‌توان برحسب اصطلاحات اجتماعی معین ساخت.

در اکثر تبیین‌های اجتماعی این تصور مرکزیت دارد که تبیین بر قوانین کلی‌ای مبتنی است که پدیده‌های مورد بحث را رهبری می‌کنند. مثلاً کشف قانون‌های الکتروپوینامیک تبیین تعدادی از پدیده‌های الکترومغناطیسی را ممکن ساخته است. اما پدیده‌های اجتماعی حاصل اعمال هدف‌مند مردان و زنان هستند، بنابراین سؤال این است که چه نوع انتظامات و ترتیباتی در دسترس هستند که

تبیین اجتماعی برپایه آن‌ها فراهم می‌آید؟ در علوم اجتماعی چارچوب پژوهش سودمند این تصور است که مردان و زنان موجوداتی *عاطل* اند، و بنابراین تبیین رفتار آنها، به‌مثابه نتیجه تأمل درباب ابزار نیل به اهداف فردی، امری ممکن است. این واقعیت، خود، به مجموعه‌ای از انتظامات و ترتیبات درباره رفتار فرد منجر می‌شود که ممکن است همچون زمینه‌ای برای تبیین اجتماعی به‌کار آید. ممکن است یک پدیده اجتماعی پیچیده را به مثابه نتیجه کلی اعمال تعداد زیادی از عامل‌های انسانی با مجموعه مفروضی از اهداف در درون محیط ساخت‌مندی از گزینش تبیین کنیم.

دانشمندان علوم اجتماعی غالباً مایل هستند که از پدیده‌های اجتماعی تبیین‌های کارکردی (functional explanations) ارائه کنند. تبیین کارکردی یک ویژگی اجتماعی تبیینی است که حضور و پایداری آن ویژگی را برحسب پیامدهای سودمند آن برای کل سازوکار جاری نظام اجتماعی تبیین می‌کند. به‌طور مثال، ممکن است در تبیین وجود باشگاه‌های ورزشی طبقه کارگر گفته شود که وجود این باشگاه‌ها راهی برای صرف نیروی کارگران است، نیرویی که اگر در آنجا صرف نشود ممکن است برضد نظام استثمارگری تجمیع گردد که کارگران را زیر سلطه دارد، و به این ترتیب ثبات اجتماعی را درهم بریزد. این نوع تبیین، درحقیقت بر تشبیه جامعه‌شناسی به زیست‌شناسی مبتنی است. زیست‌شناسان خصوصیات انواع را برحسب سهم آنها در قابلیت تناسلی تبیین می‌کنند، و جامعه‌شناسان نیز گاهی خصوصیات اجتماعی را برحسب سهم آنها در قابلیت «اجتماعی» تبیین می‌کنند. با این همه، این تشبیه گمراه‌کننده است زیرا در حوزه زیست‌شناسی سازوکاری کلی وجود دارد که کارکرد را تثبیت می‌کند، سازوکاری که در حوزه جامعه‌شناسی حضور ندارد. این سازوکار عبارت است از سازوکار انتخاب طبیعی، که انواع از طریق آن به خصوصیات دست می‌یابند که از نظر محلی حد مطلوب محسوب می‌شود. اما در حوزه جامعه‌شناسی فرایند مشابهی وجود ندارد؛ بنابراین، این فرض که خصوصیات اجتماعی به‌سبب پیامدهای سودمندشان برای کل جامعه (یا برای نظام‌های فرعی موجود در درون جامعه) وجود دارند فرضی بی‌وجه است. بنابراین تبیین‌های کارکردی پدیده‌های اجتماعی را باید به‌وسیله گزارش‌های خاص فرایندهای علی، که شالوده روابط کارکردی مفروض هستند، پشتیبانی کرد.

Statistical explanation

تبیین آماری

تبیین آماری یک استدلال تبیین‌گر است که شامل مقدمات و نتایجی است که ادعاهایی درباره احتمالات آماری مطرح می‌کند. این استدلال‌ها شامل استنتاج قوانین اخص از قوانین اعم است و با

اشکال دیگر این‌گونه تبیین‌ها فقط از این حیث متفاوت است که محتوای قوانین استنتاج شده در آن مشتمل بر مدعیاتی دربارهٔ احتمال آماری است.

بسیاری از مباحث فلسفی نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم بیشتر بر تبیین آماری وقایع متمرکز بوده است تا بر قوانین. در این‌گونه تبیین، پدیده‌ها را برپایهٔ تلازمی که با متغیرهای دیگر دارند تبیین می‌کنند، بنابراین هر تبیین آماری ناچار باید بتواند سهم هریک از متغیرهای دیگر را به‌مثابه علل ناقصهٔ پدیدهٔ مورد نظر روشن سازد. این نوع از تبیین و استدلال نخست توسط ارنست نگل (Nagel)، در *ساختار علم*، ۱۹۶۱ (*The Structure of Science*) به‌عنوان «تبیین احتمالاتی، و کارل گوستاو همپل (Carl G. Hempel)، *وجوه تبیین علمی*، ۱۹۶۵ (*Aspects of Scientific Explanation*) به‌عنوان تبیین «آماري استقرا» مطرح گردید. در تبیین آماری، تبیین‌گرها (*explanans*) مشتمل بر این حکم هستند که یک نظام معین به یکی از چند طریق تعیین یافته به‌وسیله فضای نمونه‌گیری (*sample space*) پیامدهای ممکن آزمون یا آزمایش یک نمونه جواب می‌دهد، و این که احتمال آماری یک واقعه (که به‌وسیلهٔ مجموعه‌ای از نکات در فضای نمونه‌گیری باز نموده می‌شود) در نوع معینی از آزمون برای هر موردی از آن واقعه نیز صادق است. نگل و همپل این‌گونه احکام احتمالاتی را مشتمل بر قانون می‌دانستند، از این‌رو تبیین آماری - استقرایی و تبیین قیاسی از وقایع دو نوع تبیین مشتمل بر قانون تلقی می‌شوند.

تبیین‌گرها هم‌چنین مشتمل بر این ادعا هستند که تجربهٔ مورد نظر در فرض آماری رخ داده است (یعنی مثلاً سکه n بار پرتاب شده است؛ و از جملهٔ تبیین‌خواه (*explanandum*) چنین برمی‌آید که واقعه‌ای از نوعی معین رخ داده است (یعنی مثلاً در n بار پرتاب سکه تقریباً r بار شیر آمده است). در بسیاری از موارد نوع آزمایش را می‌توان به‌مثابه چندمین بار تکرار نوع دیگری از آزمایش (مثلاً به‌مثابه هزارمین بار تکرار پرتاب سکه) یا اجرای یک‌بار نوع آزمایش (مثلاً هزارمین بار پرتاب سکه) توصیف کرد. بنابراین تبیین آماری وقایع به‌مثابه استنتاج نتایجی دربارهٔ «موارد واحد» از فرض‌های مربوط به احتمالات آماری تفسیر کرد و این حتی در جایی که با تبیین مجموعهٔ پدیده‌ها سروکار داریم صادق است. با وجود این، بسیاری از نویسندگان به‌گونه‌ای بحث‌انگیز تبیین آماری در مکانیک کوانتوم را، که ادعا کرده‌اند خواهان تعبیر احتمالاتی آماری واحد است، با تبیین آماری در مکانیک آماری و علم ژن‌شناسی و علوم اجتماعی، که ادعا شده است خواهان تعبیر تعدد است، مقابل نشانده‌اند.

ساختار استدلال تبیین این‌گونه تبیین آماری دارای شکلی است که در آن نتیجه از فرض‌های مربوط به احتمالات آماری و نوع آزمایشی که رخ داده است استنتاج می‌شود. یکی از جنبه‌های بحث‌انگیز استنتاج مستقیم مسئله طبقه مرجع (reference class) است. از اوایل سده نوزدهم، احتمال آماری به‌عنوان امری فهمیده شده است که به نحوه توصیف آزمایش یا آزمون بستگی دارد. نویسندگان زیادی از جمله جی. ون (J. Venn) و پرس (Peirce) و آر. ای. فیشر (R. A. Fisher) و رایشنباخ (H. Reichenbach) به این مسئله پرداخته‌اند که وقتی آزمون مورد بررسی را بتوان به‌طور صحیح به چند صورت توصیف کرد و احتمالات آماری نتایج ممکن می‌تواند برحسب صور مختلف توصیف متفاوت باشد، چگونه باید تصمیم بگیریم که استنتاج مستقیم را براساس کدام نوع آزمون به عمل آوریم.

همپل از اهمیت این مسئله به‌عنوان «ابهام معرفتی» در تبیین آماری استقرا یاد کرده است. جامع‌ترین بحث مربوط به مسئله طبقه مرجع در کتاب ایچ. ای. کیبورگ (H. E. Kyburg) تحت عنوان *احتمال و منطق باور عقلانی*، ۱۹۶۱ (*Probability and the Logic of Rational Belief*) آمده است.

درباره پذیرش استقرایی نیز بحث‌هایی درگرفته است. آیا می‌توان نتیجه استنتاج مستقیم تبیینی را حکمی درباره احتمال ذهنی دانست که براساس آن حکم می‌شود که واقعه نتیجه رخ داده است؟ آیا می‌توان این حکم را کرد که رخ دادن واقعه نتیجه را از راه استقرا «پذیرفته‌ایم»؟ آیا راه‌های دیگر ارزیابی این ادعا درباره نتیجه مناسب هستند؟ بحث همپل درباره «بی‌ربطی (nonconjunctiveness) تبیین آماری - استقرایی» از بحث قدیم‌تر کیبورگ درباره استنتاج مستقیم گرفته شده است، آنجا که کیبورگ احتمال بالا را برای پذیرش کافی دانسته است. بعدها با کنار گذاشتن کفایت احتمال بالا توسط آی. لوی (I. Levi) در کتابش *قمار با حقیقت*، ۱۹۶۷ (*Gambling with truth*)، یا با انکار اینکه استنتاج مستقیم در تبیین آماری - احتمالی مشتمل بر پذیرش استقرایی است توسط آر. سی. جفری (R. C. Jeffery) در مقاله «تبیین آماری در برابر استنتاج آماری» در *گفتارهایی در گرامیاداشت سی. جی. همپل*، ۱۹۶۹ (*Essays in Honor of C. G. Hempel*) بی‌ربطی نیز کنار گذاشته شد.